

بازی نکنم، چرخ دنیا از حرکت باز نمی‌ایستد

آنتونی هاپکینز از بازیگران کهنه‌کار دنیای سینماست که پس از چند دهه بازی در فیلم‌های سینمایی، با «سکوت بره‌ها» (1990) به شهرت بین‌المللی رسید و اسکار بهترین بازیگر مرد را نیز گرفت.



جام جم آنلاین: آنتونی هاپکینز از بازیگران کهنه‌کار دنیای سینماست که پس از چند دهه بازی در فیلم‌های سینمایی، با #171 «سکوت بره‌ها» (1990) به شهرت بین‌المللی رسید و اسکار بهترین بازیگر مرد را نیز گرفت. موفقیت در میانسالی، او را ذوق‌زده نکرد و پس از آن در فیلم‌های غیرمتعارف زیادی ظاهر شد. از کارهای مطرح این بازیگر انگلیسی‌تبار می‌توان به دراکولا، چاپلین، سرزمین سایه‌ها، لبه، آمیستاد و نقاب زورو اشاره کرد. هاپکینز در طول این سال‌ها با اکثر فیلمسازان سرشناس و غیرمتعارف سینما کار کرده و همزمان در نمایش‌های صحنه‌ای هم بازی داشته است. او از جمله بازیگرانی است که با وجود سن بالا، هنوز حضوری فعال در رشته سینما دارد و از هنرمندان پرکار به شمار می‌آید. اوایل سال جاری میلادی درام دلهره‌آور #171 «مراسم مذهبی» از هاپکینز روی پرده سینماها رفت و پس از آن درام تاریخی و ماجراجویانه #171 «تور» به نمایش عمومی درآمد که فروش بالایی در سینماها در سطح بین‌المللی داشت. آنتونی هاپکینز در گفت‌وگویی جدید اینترنتی از کارنامه کاری خود می‌گوید. بخش‌هایی از دو گفت‌وگویی هاپکینز با مجلات سینما بلیند و توتال فیلم را با هم می‌خوانیم.

بیشتر به عنوان یک بازیگر شناخته شده‌اید تا یک فیلمنامه‌نویس یا کارگردان، اما فیلم #171 «رود اسلیپ» (2007) را براساس فیلمنامه‌ای از خودتان بازی و کارگردانی کردید. چه عاملی باعث شد تصمیم بگیرید به کار نگارش فیلمنامه هم بپردازید؟

لحظه‌ای در زندگی‌ام توقف کردم و به خودم گفتم برای مدتی کار نکنم. به خودتان نگاهی می‌اندازید و می‌بینید که همه‌اش مشغول کار بوده‌اید. کار و کار و کار و معلوم نیست چه وقتی این کار بازیگری به انتها می‌رسد. در یکی از همین روزها بود که همسرم گفت: #171 «به جای این که فیلمنامه‌های دیگران را بازی کنی، چرا خودت فیلمنامه نمی‌نویسی؟» به او جواب رد دادم، چون طبیعت و روحیه‌ای تنبل دارم. می‌دانید، ما در سن و سال عجیبی زندگی می‌کنیم و تاثیرات عجیبی از آن می‌گیریم. در سن و سال آدمی مثل من، همیشه این احساس وجود دارد که زمان در حال تلف شدن است و وقت دارد بسرعت می‌گذرد. واقعیت این است که من از خیلی وقت قبل می‌نوشتم و ربطی به دیروز و امروز ندارد. هیچ وقت تصمیم آگاهانه‌ای برای این کار نگرفتم و نمی‌توانم گفت همه‌چیز از قبل حساب شده بود. کلمات و ایده‌ها خودشان می‌آیند و پس از پر کردن ذهن شما، تبدیل به یک سری نوشته می‌شوند. هیچ وقت ترتیبی به آن ندادم که یک داستان یا فیلمنامه بنویسم، زیرا من نویسنده نیستم، هیچ وقت یک شاعر یا ناول‌نویس نبوده‌ام. خب، می‌توانم یک نامه بنویسم، ولی نویسندگی چیز دیگری است. به همین خاطر، وقتی فیلمنامه را نوشتم به دنبال خلق یک نوشته بزرگ نبودم و نمی‌خواستم پیام یا بیانی‌ای را در معرض دید عموم قرار دهم.

دوست دارید بیشتر چه چیزی بنویسید؟

به درام علاقه‌مندم. بویژه درام‌هایی که زندگی روزمره را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و از کیفیت بالایی برخوردارند. این زندگی روزمره شامل تمام واقعیت‌های تلخ و شیرین آن می‌شود و آرزوها، ناکامی‌ها، موفقیت‌ها و کابوس‌های آدمی را به نمایش می‌گذارند. البته از نوشته‌هایی که شعار می‌دهند و با خطابه‌های پرطمطراق خود سعی در ارائه راه‌حل قاطع و بیانی‌های جورواجور دارند، خوشم نمی‌آید. فیلم‌های سینمایی برای من استعاره‌ای از زندگی هستند و وقتی به تماشای آنها می‌نشینم یا در آنها بازی می‌کنم، لذت می‌برم. سینما وهمی است که واقعیت‌های زندگی را به ما گوشزد می‌کند، وقتی فیلمی به پایان می‌رسد، هر کسی راهی خانه خودش می‌شود و این راه‌ها و مکان‌ها متفاوت هستند. در اینجا زندگی روی پرده سینما تمام و واقعیت زندگی روزمره آدم‌ها دوباره شروع می‌شود، ولی تمام بینندگان مشغول فکر کردن به قصه‌ای هستند که چند دقیقه قبل داخل سالن تاریخ سینما دیده‌اند. درام‌ها تماشاچی را با زندگی واقعی آشتی می‌دهند و نکاتی را در مورد نحوه زندگی به آنها می‌آموزند.

بهترین توضیح در ارتباط با بازی در فیلم‌های سینمایی توسط شما چه می‌تواند باشد؟

همه ما آدم‌ها رویاپردازی می‌کنیم و سینما وسیله‌ای است که این رویاها را به صورتی تصویری به نمایش می‌گذارد. من بازیگر هم این رویاها را بازی می‌کنم. هر یک از ما براساس روحیه و خلق و خویی که داریم، رویا می‌بافیم. یک بازیگر این امکان را دارد که خالق این رویاها در یک دنیای به ظاهر واقعی باشد. من بازیگر فقط در رویاها نیستم که می‌توانم تبدیل به هر کاراکتری که دوست دارم بشوم یا به مکان‌ها و زمان‌هایی سفر کنم که آرزوی آنها را داشته‌ام. بازیگر شدن کمک می‌کند تا یک روز هانیبال آدمخوار شوم و روز دیگر به دوران برده‌داری آمریکا بروم. بازیگری حتی مرا به کهکشان‌های دور هم می‌برد. به جز بازیگران، شما نمی‌توانید کس دیگری را پیدا

کنید که اینچنین آزاد و بی‌پروا توانایی سفر در زمان، مکان و ذهن آدم‌های مختلف را داشته باشد.

در فیلم‌های مختلف در قالب شخصیت‌های متفاوتی ایفای نقش کرده‌اید. چه عناصری از این کاراکترها در ضمیر ناخودآگاه شما جای گرفته و ذهن‌تان را اشغال می‌کنند؟

خیلی وقت‌ها دانشجویان رشته بازیگری از من می‌پرسند چگونه وارد روح و روان کاراکترهای مورد نظر می‌شوم. جوابی که به آنها می‌دهم خیلی ساده است و آنها را متعجب می‌کند. به آنها می‌گویم شما نمی‌توانید چنین کاری کنید و انجام آن غیرممکن است. بازیگری یک کار خیالی است. حتی وقتی قرار باشد در نقش یک کاراکتر واقعی مثل نیکس هم بازی کنید، نمی‌توانید وارد روح و روان آن شخصیت شوید. علتش هم این است که همیشه این خود شما هستید که جلوی دوربین ظاهر شده و در قالب کاراکترهای مختلف می‌روید. بازیگری فقط یک پروسه آرامبخش است. شما زمان بازی در یک نقش باید با متن فیلمنامه کاملاً آشنا باشید و به صورت غریزی به آن اعتماد کنید و در ضمیر ناخودآگاهتان آن را بپذیرید. شاید بتوانم بگویم بازیگری چیزی شبیه غریزه قدم‌زنی یا اتومبیلرانی است.

یک بچه به آرامی راه رفتن را یاد می‌گیرد، ولی همه ما صبح‌ها پس از بیدار شدن از خواب راه می‌رویم. بازیگری برای من چنین چیزی است. من می‌دانم سر صحنه فیلمبرداری، دوربین وجود دارد و آن را حس می‌کنم. استانیسلافسکی همیشه می‌گفت وقتی شما در حال بازی کردن هستید نمی‌توانید فکر کنید که هیچ تماشاچی‌ای در سالن نمایش روبه‌رو شما ننشسته و همیشه یک چشم ناظر (تماشاچی تئاتر یا دوربین سینما) وجود دارد و شما مجبورید نسبت به آن آگاه باشید. خود استانیسلافسکی هم می‌گفت این بازیگری یک واقعیت نیست و شما مجبورید تکنیک کار را بلد باشید. شما برای کاراکتر یک نوع ظرف و مجرا می‌شوید و این همه آن اتفاقی است که باید بیفتد. ما در دنیایی زندگی و کار می‌کنیم که باید به نوعی خودباوری برسیم، ما در دنیایی نقاب‌ها زندگی می‌کنیم و هر روز نقاب تازه‌ای به چهره‌مان می‌زنیم.

از آنجا که بازیگر تعدادی فیلم غیرمتعارف هم بوده‌اید، خواندن فیلمنامه‌های هالیوودی شما را خسته نمی‌کند؟

هاپکینز: من به دنبال فیلمی هستم که جسارت‌آمیز، عصبانی‌کننده و برانگیزاننده باشد. شاید این فیلم‌ها تماشاچی را آزرده خاطر و مضطرب کنند، ولی کلیشه‌ای نیستند و حرف تازه‌ای را مطرح می‌کنند. خیر، برخی از آنها اصلاً فیلمنامه‌های خوبی نیستند. واقعیت این است که من از قصه‌های کلیشه‌ای با آن فرمول‌های کهنه خسته شده‌ام. بعضی وقت‌ها از خودم می‌پرسم قرار است تماشاچی چند فیلم اکشن، گنگستری یا کمدی رومانتیک دیگر باشیم. این فیلم‌ها تماشاچی خود را از دنیای واقعی دور می‌کند و زمینه را برای فرار او از واقعیت‌های روزمره فراهم می‌کند، اما من به دنبال چیزی هستم که حقیقتاً جسارت‌آمیز، عصبانی‌کننده و برانگیزاننده باشد. شاید این فیلم‌ها تماشاچی را آزرده خاطر و مضطرب کند، ولی این حس را دارند که کلیشه‌ای نیستند و حرف تازه‌ای را مطرح می‌کنند.

نقش کاراکتری را که سوزناک باشد و در عین حال برای مردم دوست داشتنی است و با آن احساس همدردی می‌کنند چگونه بازی می‌کنید؟ تماشاچی هنگام دیدن شما در این جور نقش‌ها می‌خواهد به آن کاراکتر کمک کند. آیا بازی در چنین نقش‌هایی کار مشکلی است؟

خیر، دلیلش هم این است که من یک بازیگرم. فیلمنامه این‌جور کاراکترها را معرفی کرده و من در آن نقش بازی می‌کنم. هیچ وقت به آنچه گفتید فکر نمی‌کنم. وقتی بازی در نقشی را قبول می‌کنید، می‌دانید چه کارهایی باید انجام دهید؟ اگر کاراکتر مورد نظر یک آدم واقعی باشد، سعی می‌کنم چند فیلم مستند درباره او تماشا کنم، اما مردم سوال دیگری می‌پرسند و می‌خواهند بدانند من درباره پیام این یا آن فیلم چه فکر می‌کنم. به آنها می‌گویم مسائل را بیش از حد جدی نگیرند و فکر خود را بیش از اندازه درگیر آن فیلم یا کاراکتر نکنند.

شما هیچ وقت نمی‌توانید به ذهن آدمی اطمینان کنید. این یک تله مرگبار است و به همین دلیل هیچ وقت بیش از حد و اندازه به مسائل مختلف فکر نمی‌کنم. سعی می‌کنم نقشم را درک کنم و دیالوگ‌هایم را به خوبی حفظ کنم. بعد می‌روم سر صحنه فیلمبرداری و تمریناتم را هر چه باشد انجام می‌دهم. یک قهوه می‌خورم و پس از خوش و بش با همکاران و فرمان اکشن کارگردان، بازی‌ام را انجام می‌دهم!

ورود از دنیای تئاتر به سینما در دهه 70 میلادی چگونه بود؟

راحت بود، زیرا من همه کارها را راحت و آسان می‌گرفتم. خودم می‌خواستم این کار راحت باشد و به خودم گفتم در فیلم‌ها اغراق‌آمیز بازی نکن. #171 شیر در زمستان» اولین فیلمم بود. همان روزهای اول کار، کاترین هیورن به من گفت: #171 بازی نکن و ادا در

نياور. فقط ديالوگ‌هايت را درست ادا كن.» بعد از پايان فيلمبرداري گفت خوب و راحت بازي كرده‌ام و همه مساله هم همين است. برايم اسپنسر تريسي را مثال زد و گفت: «نگاهش كن، بازي نمي‌كند. مي‌آيد جلوي دوربين و ديالوگ‌هايش را مي‌گويد.« اين يك نصيحت خيلي خوب از طرف يك بازيگر قديمي و كهنه‌كار بود. فكر مي‌كنم تمام بازيگران آن نسل (مثل بوگارت) هنرمندان فوق‌العاده‌اي بودند.

دليل خاصي داشت كه بازيگر شديد؟

خير. نمي‌دانستم چه كار ديگري مي‌توانم انجام دهم. ريچاربرتن از همان شهري راهي دنياي بازيگري شد كه من در آن زندگي مي‌كردم. پس به خودم گفتم پا جاي پاي او بگذارم و بختم را امتحان كنم. فكر مي‌كنم آدم خيلي خوش‌شانسي بودم كه توانستم موفق بشوم.

فكر مي‌كنيد كلاس‌ها و درس‌هاي بازيگري مي‌تواند به بازيگران كمك كند تا بهتر شوند؟

مطمئنم مثل هر كلاس درس ديگري مي‌تواند كمك زيادي به دانشجويان رشته بازيگري كند. شما وقتي چيزي را تمرين مي‌كنيد و ياد مي‌گيريد، تبديل به آدم بهتري مي‌شويد. براي بهتر شدن بايد تلاش كرد و هر روز چيزهاي تازه‌اي ياد گرفت.

اسكار بهترين بازيگر مرد ي را كه گرفته‌ايد كجا نكه مي‌داريد؟

در خانه‌ام و نزديك تلويزيون. هر مهماني كه به خانه‌ام مي‌آيد آن را لمس مي‌كند و با آن عكس مي‌گيرد. خيلي بانمك است.

مترجم: كيكاووس زباري